

فلاخن ۱۳۵

دستور العمل‌هایی

برای جنبش زنان کمونیست



کلارا زتکین

ترجمه: آناهیتا حسینی

فلاخن

شماره ۱۳۵

استوار العمل های

برای جنبش زنان کمونیست

کادرا از تکیه

ترجمه: آناهیتا حسینی

منابع

یکم

دومین کنگره‌ی انترناسیونال سوم تصمیمات کنگره‌ی اول در مورد لزوم بیداری آگاهی طبقاتی در بین توده‌های زنان کارگر، ترویج ایده‌های کمونیستی و سازماندهی آن‌ها به عنوان مبارزین و مشارکت‌کنندگان در جنبش کمونیستی، که با اهدافی روشن آماده‌ی کنشگری و مایل به فداکاری باشند، را تجدید می‌کند: در راه سرنگون کردن سرمایه‌داری و دست یافتن به کمونیسم، فعال‌سازی هرچه نیرومندتر زنان کارگر در مبارزات انقلابی اجتناب‌ناپذیر است.

لازمه‌ی دستیابی تمامی زنان به حقوق کامل اجتماعی خود این است که شخصیت کامل و آزاد انسانی در زنان از طریق تحصیلات، و در محیط کار و خانه در همبستگی با کلیت جامعه شکل بگیرد. طبقه‌ی کارگر نیز برای بدست آوردن اتحاد و قدرت مبارزه علیه بورژوازی و برای بنیان نهادن نظم نوین به شیوه‌ی انقلابی باید شرایط اجتماعی برای این منظور را فراهم کند.

دوم

تاریخ گذشته و حال می‌آموزد که مالکیت خصوصی بنیادی‌ترین و دلیل نهایی موقعیت برتر و ممتاز مردان در برابر زنان است. تنها بعد از ظهور و تثبیت مالکیت خصوصی بود که زنان و کودکان، مانند بردگان، تبدیل به اموال مردان شدند. تنها در این شرایط و بر اساس فرمانروایی یک فرد بر فرد دیگر (همانند تضاد طبقاتی و تفوق بورژوازی بر طبقه‌ی کارگر و استثمارکننده بر استثمارشونده) بود که وابستگی زنان به مردان، به عنوان همسر و مادر و نتیجتاً فرودستی آنان و فقدان حقوقشان در خانواده و اجتماع شکل گرفت و تکامل یافت. این نوع رابطه تا به امروز و در میان مردمان به اصطلاح متمدن ادامه پیدا کرده و خود را در قامت رسوم و تعصبات، در فقدان حقوق یا موقعیت فرودستانه‌ی زنان در برابر قانون، در خانواده، در جامعه و حکومت، از نظر فکری تحت سلطه و قیمومت مردان بودن و همینطور در نادیده گرفته شدن اهمیت خدمات مادری که زنان به جامعه ارائه می‌دهند، رخ می‌نماید. در میان مردم اروپا این موقعیت زمانی تثبیت و ترویج شد که همزمان با شکل‌گیری اصناف تولید صنایع، زنان به تدریج از پروسه‌ی تولید اجتماعی و تجاری کنار گذاشته شدند و فعالیت تولیدی‌شان به حوزه‌ی خانگی و چارچوب خانواده‌هایشان محدود شد.

اگر قرار باشد زنان به برابری کامل با مردان دست یابند (برابری حقیقی و در عمل و نه فقط در قالب قوانین بی‌اثر مندرج در کتاب‌های خاک‌گرفته) اگر بخواهند فرصت مشابه مردان برای پیشرفت و تاثیرگذاری بر جامعه‌ی انسانی به دست بیاورند دو شرط اساسی باید به تحقق پیوندند:

مالکیت خصوصی بر ابزار تولید باید امحا و با مالکیت اجتماعی جایگزین شود و فعالیت زنان باید در روند اجتماعی تولید در جامعه‌ای که عاری از استثمار و سرکوب است ادغام شود.

تنها دستیابی به این شرایط است که مانع از این می‌شود که در خانواده زنان به عنوان مادر و همسر از نظر اقتصادی به مردان وابسته باشند و یا به عنوان کارگر در حوزه‌ی صنعت (در نتیجه‌ی تضاد طبقاتی بین استثمارکننده و استثمارشونده) قربانی بردگی اقتصادی و بهره‌کشی توسط سرمایه‌دار گردند. انتظارات مفرط یک جانبه از زنان، چه در زمینه‌ی کار خانگی و مادری و چه به عنوان کارگران صنعتی نه تنها باعث می‌شود که بارزترین و بااستعدادترین نیروهای اجتماعی فرصت رشد را از دست بدهند بلکه هماهنگی بین دو حوزه نیز غیرممکن خواهد شد. تنها دستیابی به شرایط ذکر شده است که تضمین می‌کند زنان، در شرایطی که فرصت توسعه‌ی قوه‌ی ذهنی و قدرتشان به صورت کامل و همه‌جانبه را داشته‌اند، می‌توانند در محیط اجتماعی دارای حقوق و تکالیف برابر با مردان باشند و همچنین حوزه‌ی کاری و مادری به نحوی در هماهنگی با یکدیگر قرار گیرند که زنان فرصت لذت بردن از تمام جنبه‌های زندگی را داشته باشند.

سه

مطالبات جنبش زنان بورژوا از این جهت اهمیت دارند که خواستار حقوق همه‌جانبه و امتیازات انسانی برای زنان به صورت کلی هستند. البته که اجرایی شدن این خواست‌ها دارای اهمیت بنیادینی است که نباید دست‌کم گرفته شود، چرا که هرچند امروزه جامعه‌ی بورژوا و حکومتش به صورت رسمی در این مسیر گام گذاشته‌اند که تعصبات قدیمی مبتنی بر فرودستی زنان را کمرنگ کنند و در ظاهر آماده‌ی دادن حقوق اجتماعی برابر به زنان هستند اما در عمل دستیابی به این خواسته‌های فعالین حقوق سیاسی زنان^۱ تنها در اصلاحاتی که سیستم سرمایه‌داری به نفع همسران و دختران طبقات متمکن انجام می‌دهد، خلاصه می‌شود و در این میان زنان کارگر در بند باقی می‌مانند، استثمار می‌شوند و انسانیت، حقوق و منافعشان نادیده گرفته می‌شود.

تا زمانی که کاپیتالیسم به حیات خود ادامه می‌دهد، هر حقی که در زمینه‌ی مالی به زنان تعلق بگیرد نشانگر واپسین مرحله‌ی گسترش سرمایه‌داری برای تخلیص مالکیت و ایجاد امکان‌های گسترده‌تر برای استثمار زنان کارگر توسط سرمایه‌داران است. اینگونه است که حتی حقوق برابر زنان با مردان در زمینه‌ی تحصیلات و کار، در نهایت از فراهم شدن امکان استخدام زنان طبقات مرفه در مشاغل سطح بالاتر فراتر نمی‌رود و در نتیجه به تثبیت بیش از پیش اصل رقابت در سیستم سرمایه‌داری و تشدید تضاد و شکاف اقتصادی و اجتماعی بین دو جنس می‌انجامد. از این روست که حتی پیشروترین مطالبات این جنبش (از جمله مطالبه‌ی حقوق برابر سیاسی

۱- زتکین در متن آلمانی از واژه‌ی frauenrechtlerisch استفاده می‌کند که گاهی در زبان‌های دیگر به فمینیستی هم ترجمه می‌شود. در نوشته‌ی زتکین این کلمه دارای بار منفی است و به آن دسته از فعالین زنان اشاره دارد که عمده‌ی توجه‌شان به برابری قانونی و... زنان معطوف است. نزدیکترین معادل امروزی این واژه از نظر مفهومی فمینیسم لیبرال است. در این ترجمه برای وفادار ماندن به متن اصلی و در عین حال رساندن منظور زتکین از فعالین حقوق زنان یا فعالین حقوق سیاسی زنان استفاده شده است.

و مشخصاً حق رای زنان) برای تامین حقوق و آزادی‌های زنان طبقاتی که فاقد دارایی یا دارایی اندک هستند کاملاً نابسند است.

از منظر تداوم حیات سرمایه‌داری، تنها کارکرد حق رای زنان دستیابی به دموکراسی ظاهری و بورژوازیست و هرگز به معنی دستیابی به دموکراسی حقیقی و کارگری نیست. اقسام مختلف حق رای از جمله حق رای عمومی، برابر، پنهانی، مستقیم و همینطور حق شرکت در انتخابات به عنوان کاندیدا برای تمامی بزرگسالان تنها نشانگر آخرین مرحله‌ی توسعه‌ی دموکراسی بورژوازیست و در نهایت تبدیل به زمینه و سرپوشی برای کامل‌ترین نوع حاکمیت طبقاتی توسط مالکین و استثمارگران می‌شود. در این دوران تفوق امپریالیسم که همزمان شاهد روند انقلابی توسعه‌ی اجتماعی هستیم، علی‌رغم به دست آمدن حق رای عمومی، حاکمیت طبقاتی بیش از پیش در حال تشدید و بدل شدن به قاهرانه‌ترین و خشن‌ترین حکومت طبقاتی علیه ندارها و استثمارشوندگان است. حق رای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را لغو نمی‌کند و از این رو تضاد آشتی‌ناپذیر بین بورژوازی و پرولتاریا را نیز از بین نمی‌برد. به همین دلیل می‌تواند از بین‌برنده‌ی عوامل وابستگی اقتصادی و استثمار اکثریت قریب به اتفاق زنان و مردان توسط اقلیت زنان و مردان مالک شود، تنها تبدیل به حجابی فریبنده برای این وابستگی و استثمار می‌شود. بنابراین دستیابی به برابری سیاسی نمی‌تواند هدف نهایی در جنبش و مبارزه‌ی زنان کارگر باشد. برای آن‌ها به دست آوردن حق رای و حق کاندیدا شدن در انتخابات تنها یکی از ابزارهای گردهمایی و آموختن روش‌های مبارزه در راه ایجاد نظم نوین اجتماعی رها از حکومت مالکیت خصوصی بر مردم است. جامعه‌ی نوینی که در پی لغو تضاد طبقاتی می‌تواند پذیرای انسان‌هایی با حقوق و وظایف برابر باشد.

چهارم

کمونیسم تنها نظام اجتماعی‌ایست که توانایی برآورده کردن این شرایط را داراست و از این رو می‌تواند تضمین‌کننده‌ی آزادی و حقوق کامل برای تمامی زنان باشد. بنیان کمونیسم بر پایه‌ی مالکیت اجتماعی ساختارها و ابزارهای اساسی روند تولید و حمل و نقل و توزیع کالا در اقتصاد اجتماعی است. با الغای مالکیت خصوصی در این موارد کمونیسم می‌تواند عامل اصلی انقیاد و استثمار انسان توسط انسان، تضاد اجتماعی بین ثروتمندان و فقرا، استثمارکننده و استثمارشونده، فرمانروا و سرکوب‌شده و در نهایت تضاد و نابرابری اجتماعی و اقتصادی بین زن و مرد را از بین ببرد.

در این شرایط است که زنان به عنوان شرکای مالکیت اجتماعی، مدیریت و نظارت اجرایی و کاربران ابزار تولید و توزیع، و با سهم شدن در برخورداری از نتایج عینی فرهنگی حاصل از بکار بستن و استفاده از ابزار تولید، جزیی از کل جامعه خواهند شد، آن هم از طریق همبستگی و روابط متقابل اجتماعی و نه بر اساس جنسیت و وابستگی‌شان به مردان و نه از طریق نهاد کوچک و اخلاق‌محور خانواده و یا توسط سرمایه‌داران سودجو و یا طبقه‌ی حاکم استثمارگر. برترین قاعده‌ی اقتصاد کمونیستی در برآورده کردن نیازهای تمامی افراد جامعه در زمینه‌ی کالاهای مادی و فرهنگی مطابق با عالی‌ترین امکانات مادی و فرهنگی موجود است. چنین هدفی تنها در صورت تعهد عمومی تمامی افراد بزرگسال توانا، فارق از جنسیتشان، قابل دستیابیست. تنها در جامعه‌ای قابل دسترسیست که بر اساس به رسمیت شناختن همه‌ی نیروی کار ضروری و مفید سازمان یافته و در

عین حال مادری را به عنوان یک خدمت اجتماعی حساب می‌کند، جامعه‌ای که از ابتدا هدفش اینست که بتواند شرایطی فراهم کند که تمام اعضایش بتوانند آزادانه کار اجتماعی انجام دهند و بتوانند بالاترین کارایی آگاهانه را داشته باشند.

پنجم

اما با این حال، دستیابی به کمونیسم، ناجی بزرگ زنان، نمی‌تواند (آنطور که فعالین حقوق سیاسی زنان می‌پندارند) نتیجه‌ی نبرد مشترک زنان تمامی طبقات برای ایجاد رفرف در بورژوازی و علیه موقعیت برتر اجتماعی مردان باشد. بلکه تنها در صورت مبارزه‌ی مشترک زنان و مردان تحت ستم طبقه‌ی کارگر علیه امتیازات و قدرت مردان و زنان طبقات استثمارگر قابل دسترسی است. هدف نهایی از این مبارزه از بین بردن جامعه‌ی بورژوازی و سرمایه‌داریست. طبقه‌ی کارگر تنها زمانی می‌تواند در این نبرد پیروز باشد که از طریق مبارزات توده‌ای انقلابی قدرت استثمارگرانه‌ی بورژوازی را درهم شکند و بتواند قدرت سیاسی را در دست بگیرد و جامعه را از طریق سیستم حکومت شورایی اداره کند.

این نوع حکومت همانند حکومت بورژوازی نخواهد بود، بلکه جامعه‌ای است که توسط کارگران اداره می‌شود و مرحله‌ای ضروری در اولین گام‌ها به سوی جامعه‌ی کمونیستی خواهد بود که در آن کسانی که کار می‌کنند دارای حقوق و وظایف برابر خواهند بود. در نبرد برای کسب قدرت سیاسی، طبقات استثمارگر و حاکم تلاش خواهند کرد که نیروهای پیشروی کارگری را توسط وحشیانه‌ترین امکانات و وسائل دیکتاتوری طبقاتی‌شان درهم بشکنند. در مقابل واکنش توده‌های انقلابی سرکوب‌شده تدریجا به جنگ‌های داخلی خواهد انجامید.

تفوق پرولتاریا از طریق اقدامات انقلابی توده‌ای بدون آمادگی زنان برای شرکت در این نبرد و فداکاری‌هایشان، بدون مشارکت قاطعانه‌ی زنانی که کار می‌کنند، زنانی که از اهداف و چگونگی رسیدن به آن مطمئن هستند، ممکن نخواهد بود: چرا که زنان نیمی از، و در بعضی از جوامع پیشرفته حتی بیشتر از نصف، جمعیت کارگری را تشکیل می‌دهند و نقششان در اقتصاد اجتماعی و همینطور در حوزه‌ی خانواده تاثیر سرنوشت‌سازی در عاقبت نبرد طبقاتی بین حاکمان و محکومین خواهد داشت، در عین حال در پروسه‌ی مبارزه برای به دست آوردن قدرت سیاسی کنش زنان کارگر کمونیست تاثیر عمیقی بر رفتار و افکار فردی مردان کارگر خواهد داشت. در مراحل بعدی نقش زنان در تشکیل شوراهای مردمی برای اداره‌ی جامعه نیز بسیار حیاتی خواهد بود: این دگرگونی عمیق در جامعه که در بنیان‌های اقتصادی و در تمامی نهادها و تمام جنبه‌های زندگی فرهنگی و اخلاقی جامعه رخ می‌دهد بدون شرکت فعالانه و آگاهانه‌ی گسترده‌ترین توده‌های زنانی که اعتقادات کمونیستی دارند، ممکن نیست.

مشارکت توده‌ای زنان به معنی نیروی بیشتر برای دستیابی به کمونیسم است، نه تنها به دلیل افزایش تعداد نفرات بلکه بر ماهیت امر هم تاثیر دارد و به معنی دستاوردهای گسترده‌تر و غنی‌تر است: این مشارکت پیش شرط افزایش امکانات مادی جامعه است و فراتر از آن افزایش و همینطور پالایش و عمق بخشیدن به فرهنگ جامعه.

همانطور که نتایج مبارزات انقلابی طبقاتی کارگران در هر کشور در نهایت به صورت بین‌المللی انباشت می‌شود و هنگام رخداد انقلاب جهانی به اوج خود می‌رسد، مبارزات انقلابی زنان علیه کاپیتالیسم (و نهایی‌ترین صورت آن یعنی امپریالیسم) و در راه استیلای کارگران و برقراری شوراها باید ترکیبی فراملی و بین‌المللی داشته باشد.

ششم

جنايات اهریمنی جنگ جهانی امپریالیستی^۲ برخاسته از سیاست‌های دول عمده‌ی سرمایه‌داری و شرایطی که به آغاز این جنگ انجامید به شدیدتر شدن تضادها و بدتر شدن شرایط برای زنان دامن زده است: شرایطی که نتایج غیرقابل پیشگیری سرمایه‌داری هستند و تنها با نابودی‌اش از بین خواهند رفت. این مسئله علاوه بر کشورهای متخاصم که مستقیماً درگیر جنگ بودند در مورد دول به اصطلاح بی‌طرف هم صدق می‌کند چرا که آن‌ها هم در هر صورت برخی بیشتر و برخی کمتر در گرداب خونین جنگ و اثراتش گرفتار آمده‌اند.

شکاف عظیم و فزاینده بین قیمت‌های گزاف کالاهای اساسی زندگی روزمره و میزان درآمد، حیات میلیون‌ها زن را تهدید می‌کند و نگرانی‌ها، محرومیت، رنج و فشاری که باید به عنوان کارگر، زن خانه‌دار و مادر تحمل کنند را به حد غیرقابل تحملی افزایش می‌دهد. کمبود مسکن تبدیل به عذابی دهشتناک شده است. وضعیت سلامت زنان در نتیجه‌ی سوتغذیه‌ی مزمن و فشار بیش از اندازه در محیط کار و در نتیجه‌ی انجام کارهای مربوط به خانه‌داری در حال انحطاط مداوم است. تعداد مادرانی که می‌توانند زایمان طبیعی داشته باشند و نوزادانی قوی و سالم بزایند رو به کاهش است. بیماری و ناتوانی که نتایج غیرقابل پیشگیری تغذیه‌ی ناکافی و شرایط زندگی اسفبار هستند تبدیل به سرنوشت محتوم صدها هزار و حتی میلیون‌ها کودک کارگر و ناامیدی مادرانشان شده است. در این میان پدیده‌ی مشخصی باعث تشدید عذاب زنان در تمام کشورهای شده است که کاپیتالیسم در آن‌ها کماکان فائق است: در طی جنگ تعداد زنان شاغل به طرز چشمگیری افزایش پیدا کرد، مشخصاً در کشورهای درگیر جنگ با شعار: زنان باید در سنگر اقتصاد، کارهای اداری و فعالیت‌های فرهنگی مشغول شوند. زمانی که شیورهای جنگ که نتیجه‌ی آزمندی امپریالیسم (این قدرتمندترین حاصل سرمایه‌داری بین‌المللی) برای استثمار و کسب قدرت جهانی بود، نواخت، دیگر کمتر سخنی از تعصبات معمول در مورد زنان که آن‌ها را: ضعیف، کم‌هوش و کم‌توان‌تر و عقب‌مانده می‌انگاشت به میان می‌آمد. اجبار برای تامین معاش همراه با فریب دفاع از سرزمین پدری که با سودجویی سرمایه‌داری عجین شده بود، زنان را به عنوان نیروی کار به سمت صنعت، کشاورزی، تجارت و حمل و نقل سوق داد. همچنین در تمام شاخه‌های اداری شهرداری و کارهای دولتی و به اصطلاح خدمات عمومی و سایر مشاغلی که احتیاج به تحصیلات داشت، کار زنان به طرز سریع و غیرقابل توقفی افزایش یافت.

اکنون اقتصاد سرمایه‌داری در نتیجه‌ی جنگ جهانی در آستانه‌ی فروپاشی‌ست، اکنون که سیستم کماکان فائق سرمایه‌داری ثابت کرده است که توانایی بنا کردن اقتصادی که بتواند نیازهای اولیه و فرهنگی مردمان زحمتکش، که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند را ندارد، اکنون که ازهم‌پاشیدگی اقتصاد و تخریب عامدانه‌ی

۲- منظور جنگ جهانی اول است.

آن توسط سرمایه‌داران باعث ایجاد رکود و آمار بی‌سابقه‌ی بیکاری شده است، زنان اولین و پرتعدادترین قربانیان این بحران هستند. فرد فرد سرمایه‌داران و همین‌طور شعب شهرداری و ادارات دولتی وابسته به سرمایه‌داری از زنان بیکار و بیکار شده، که اکثراً فاقد تشکل و دانش لازم سیاسی هستند، کمتر از مردان می‌ترسند. آن‌ها همچنین با زنان بی‌نویی طرفند که زنانگی خود را به بازار می‌آورند و به عنوان آخرین کالایی که دارند در معرض فروش می‌گذارند.

امروزه در تمامی کشورهای که کارگران نتوانسته‌اند قدرت را از طریق انقلابی به دست بیاورند این شعار باز طنین‌انداز شده است: زنان باید از نیروی کار کنار گذاشته شوند و به خانه برگردند! حتی در برخی از اتحادیه‌ها نیز پژواک این شعار به گوش می‌رسد، که مبارزه در راه درآمد و حقوق برابر در کار برای هر دو جنس را با مانع روبه‌رو می‌کند و به عقاید خرده‌بورژوازی که از طبیعت حقیقی زنان سخن می‌رانند (و آن‌ها را تنها مناسب کار در خانه و مادری می‌دانند) و به فرودستی زنان دامن می‌زنند، جانی دوباره می‌بخشد. افزایش روسپیگری در شکل‌های مختلف از ازدواج برای تامین معاش تا فروش بدن برهنه‌ی زنانه به صورت "کار مزدی"^۳ جنسی پدیده‌هایی هستند که ارتباط مستقیم با افزایش بیکاری زنان و فشارهای بیشماری که به زنان وارد می‌شود، دارند.

گرایش رو به رشدی که سعی دارد زنان را از عرصه‌ی کار اجتماعی حذف کند در تضاد تام با احتیاج روزافزون توده‌های زنان به انجام کار مستقل و رضایت‌بخش قرار دارد. جنگ جهانی جان میلیون‌ها مرد را گرفته و میلیون‌ها مرد را هم معلول کرده است، مردانی که احتیاج به مراقبت نسبی یا کامل دارند. علاوه بر این فروپاشی اقتصادی سرمایه‌داری در حال حاضر باعث بیکاری میلیون‌ها مرد دیگر شده و توانایی تامین معاش خانواده‌هایشان را از آن‌ها گرفته است. این مسئله همچنین در تضاد با منافع اکثریت اعضای جامعه قرار دارد.

تنها در صورتی که جامعه موفق شود از استعداد و توانایی و قدرت زنان در فعالیت و کارهای مختلف بهره‌مند شود، ممکن خواهد شد که صدمات مادی و فرهنگی‌ای که جنگ جهانی بان‌اش بوده را جبران کرد و حتی به سوی افزایش ضروری ثروت و فرهنگ جامعه گام برداشت.

ریشه‌ی اصلی گرایش فراگیری که سعی دارد زنان را از روند تولید کالا و فرهنگ (که خودشان قسمتی از آن را تشکیل می‌دهند) کنار بگذارد نتیجه‌ی طمع سرمایه‌دارانیست که سعی در به دست آوردن سود بیشتر و دائمی کردن قدرت استثمار دارند. این امر نشانگر ناسازگاری اقتصاد سرمایه‌داری و نظم بورژوازی با مهمترین و اساسی‌ترین نیازها و منافع اکثریت قریب به اتفاق زنان و همین‌طور بقیه‌ی جامعه است.

در مورد تمامی مشقاتی که امروز بر زنان تحمیل می‌شود یک امر قطعیست: این مشقت‌ها نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر جوهر استثمارگرایانه و دربندکشاننده‌ی سرمایه‌داریست. جنگ به افزایش و تشدید این مسائل به بالاترین درجه‌ی ممکن انجامید و این شرایط را تبدیل به سرنوشت توده‌های زنان نمود اما این شرایط پدیده‌هایی موقتی مختص بحران جنگ و پس از جنگ که در زمان صلح به ناگه ناپدید شوند، نیستند. امروز کاملاً روشن است که حیات مستمر سرمایه‌داری نژاد انسانی را با تهدید جدیدی روبه‌رو کرده است: جنگ‌های یغماگرانه‌ی امپریالیستی.

میلیون‌ها زن کارگر یا زانی که همسرانشان کارگرد، فشار فسادهای اجتماعی معاصر را به صورت مضاعف حس می‌کنند چرا که ترکیب موقعیت طبقاتی‌شان به عنوان استثمارشدگان و فرودستی جنسیتی‌شان باعث می‌شود که به شدت بیشتری قربانی نظم سرمایه‌داری شوند. با این حال مکتب و رنجشان تنها بخشی از علائم سرنوشت کلی طبقه‌ی سرکوب‌شده و استثمارشده‌ی کارگر در تمامی کشورهای است که تحت حکومت سرمایه‌داری هستند. این شرایط هرگز از طریق رفرم بورژوازی برای آنچه مدافعانش "مقابله با فقری که از جنگ به جا مانده است" می‌نامند، عوض نخواهد شد.

این شرایط تنها زمانی ناپدید می‌شود که خود نظام سرمایه‌داری نیز به واسطه‌ی مبارزات انقلابی زنان و مردان استثمارشده و محروم‌شده در تمامی کشورها، و اقدامات انقلابی طبقه‌ی کارگر جهانی از میان برود. انقلاب فراگیر به مثابه‌ی دادگاه جهانی تاریخ به تنهایی می‌تواند میراث جنگ از فقر گرفته تا زوال فکری و اخلاقی و رنج خونین توده‌ای را منحل کند و مهر پایانی بر ورشکستگی کاپیتالیستی باشد.

هفتم

در پرتو مسائل و شرایط اجتماعی حال حاضر که شناسایی کرده‌ایم، کنگره‌ی دوم انترناسیونال کمونیستی در مسکو تمام زنان کارگر را که تشنه‌ی بدست آوردن آزادی و حقوق کامل انسانی خود هستند، به پیوستن به صفوف احزاب کمونیست کشورهایشان و از این طریق به پیوستن به انترناسیونال کمونیستی، که در آن احزاب مختلف با هدف کسب توانایی برای اقدامات گسترده‌تر و مصمم‌تر به هم می‌پیوندند، فرا می‌خواند.

انترناسیونال کمونیستی از طریق مبارزه‌ی آشکار و جسورانه برای سرنگونی سرمایه‌داری و برقرار کردن کمونیسم در سراسر گیتی بوسیله‌ی انقلاب جهانی، نشان داده است که مطلع‌ترین و مشتاق‌ترین نماینده‌ی حقوق زنان است. انترناسیونال فعلی قصد دارد مبارزه برای منافع زنان را که در انترناسیونال دوم آغاز شده بود اما به دلیل نفوذ اصلاح‌طلبی فرصت‌طلبانه در جنبش کارگری نتوانسته بود به صورت مداوم پیگیری و از مرحله‌ی حرف به مرحله‌ی عمل وارد شود، را وارد مرحله‌ی جدیدی کند. انترناسیونال قبلی در ماه اوت ۱۹۱۴ (زمان شروع جنگ جهانی اول) به اهداف خود مفتضحانه خیانت ورزید. این کنگره همچنین به منافع زنان خیانت کرد: زمانی که از فرا خواندن تمامی کارگران همه‌ی کشورها برای مبارزه‌ی مشترک بین‌المللی علیه امپریالیسم سرمایه‌داری سر باز زد و در مقابل استثمارشدگان را تشویق کرد که دست برادری به سوی استعمارگران دراز کنند و به ارتش‌های ملی بپیوندند، ارتش‌هایی که امپریالیسم، برای سودرسانی به سرمایه‌داری و در جنون دستیابی به قدرت جهانی آنها را به سمت جنگ انتحاری و برادرکشانه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه یکدیگر سوق داد.

انترناسیونال دوم از همان بدو تولد بر روی درفشش شعار مبارزه برای برابری کامل و همه‌جانبه و رستگاری اجتماعی زنان را حک کرد. بی‌تردید به دستاوردهایی ارزشمند و پایدار نیز دست یافت، از طریق: معرفی و پروپاگاندا برای مطالبات زنان در بین گسترده‌ترین حلقه‌های اجتماعی، با اعتقاد به این امر که پیش‌شرط رسیدن به تمامی این مطالبات تنها با از بین بردن سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم ممکن است و همچنین پافشاری‌اش بر روی آشتی‌ناپذیری خصومت بین اقلیت زنان استثمارگر با اکثریت زنان استثمارشونده و تلاشش برای همبستگی ملی و بین‌المللی بردگان کار مزدی سرمایه‌داری فارق از جنسیتشان.

انترناسیونال دوم اتحادیه‌ها و احزاب سوسیالیست را موظف نمود تا زنان را به عنوان اعضای برابر و شرکت‌کننده در نبرد طبقاتی سیاسی و اقتصادی طبقه‌ی کارگر به رسمیت بشناسند و به عضویت بپذیرند. انترناسیونال قبلی خواستار این بود که به توان دفاعی و مبارزاتی کارگران در نبرد طبقاتی‌شان از طریق وضع محدودیت‌های قانونی بر قدرت استثمار سرمایه‌داری بیافزاید، و یکی از راهکارهایش ایجاد سازمان‌های رفاهی برای یاری رساندن به زنان خانه‌دار و مادران و همچنین مبارزه برای اعطای حقوق برابر سیاسی به زنان بود. همچنین جنبش زنان سوسیالیست را به جدایی از جنبش زنان بورژوا فرا خواند. با این حال انترناسیونال دوم اجرایی کردن این امور مهم و اینکه چه میزانی از این تعهدات اجرایی شوند و چه تعدادی از مطالبات جنبش زنان که بر سر آن توافق شده بود در دستور کار و موضوع فعالیت و مبارزه قرار گیرد را به اتحادیه‌ها و احزاب کشورهای مختلف واگذار کرد و خود مستقیم وارد عمل نشد. در کل تنها تصمیماتی که در سازمان‌های کارگری در راستای منافع و حقوق زنان اتخاذ و پیاده‌سازی شد همان‌هایی بود که زنان سازمان‌یافته‌ی سوسیالیست در کشورهای مختلف توانستند بعد از کشمکش به آن دست یابند.

شکاف بین تئوری و عمل، بین تصمیم و اقدام مشخصا در هنگام عکس‌العمل‌ها به مطالبه‌ی حق رای زنان آشکار شد. انترناسیونال دوم سال‌ها حمایت سازمان‌های وابسته به خود از جنبش حق رای محدود زنان (حق رای محدود به زنان مالک و متعلق به طبقات بالا) را تحمل کرده بود هرچند حمایت از حق رای محدود به زنان متمکن در تضاد با اصل حق رای عمومی برای تمامی بزرگسالان (صرف‌نظر از طبقه و جنسیت) بود. در عین حال انترناسیونال دوم به حزب سوسیال‌دموکرات بلژیک اجازه داد تا در بحبوحه‌ی مبارزه برای حق رای عمومی زنان در بلژیک خود را از این مبارزه کنار بکشد. این در حالی‌ست که کنگره‌ی اشتوتگارت انترناسیونال دوم که در سال ۱۹۰۷ برگزار شد وظیفه‌ی تمام احزاب سوسیال‌دموکرات جهان دانسته بود که مبارزه در راه حق رای عمومی و جهان‌شمول زنان را از اجزای اساسی و لازم‌الاجرای مبارزه‌ی عمومی خود برای کسب حق رای عمومی و به دست گرفتن قدرت سیاسی کارگری قرار دهند تا هم خط سیاسی خود را به روشنی از فعالین حقوق سیاسی زنان و خواسته‌های بورژوادموکراتیک جدا کرده باشند و در عین حال سیاست‌های سودآور رفرمیستی را نادیده نگرفته باشند.

اما حتی این مصوبه نیز تنها روی کاغذ باقی ماند و عملاً از اینکه بتواند جلوی اشتباهات حزب اتحاد سوسیالیستی فرانسه یا حزب سوسیال‌دموکراتیک کارگران بلژیک در زمینه‌ی حق رای زنان را بگیرد، ناتوان ماند. طرح‌های پیشنهادی حزب اخیر در باب حق رای زنان در مواردی حتی از مواضع مذهبی‌ها هم پسرتر بوده است.

اوج ضعف و رسوایی انترناسیونال دوم زمانی رقم خورد که زنان سوسیالیست کشورهای درگیر جنگ و کشورهای بی‌طرف فعال در جنبش‌های کارگری در سراسر جهان اولین کسانی بودند که عملاً تلاش کردند تا امر ضروری اتحاد بین‌المللی را مافوق نبرد ملی خیانتکاران سوسیالیست وطن‌پرست قرار دهند و دول امپریالیستی را مجبور به قبول صلح کنند و زمینه را برای مبارزه‌ی انقلابی بین‌المللی کارگران و تسخیر قدرت سیاسی و به زانو درآوردن سرمایه‌داری و امپریالیسم فراهم کنند. اما انترناسیونال دوم به جای حمایت از این ابتکار عمل، به صورت تاکتیکی به احزاب وابسته‌اش در کشورهای مختلف رخصت داد تا این حرکت را محکوم کنند و به هر

نحوی مانع از انجامش شوند (مهمترین این احزاب حزبی بود که زمانی حزب نمونه در زمینه‌ی سازماندهی و تاکتیک بود اما بعدها تبدیل به حزب نمونه‌ی فروپاشی سیاسی شد: یعنی حزب سوسیال‌دموکرات آلمان).

از قضا انترناسیونال دوم هرگز سازمانی که مشخصاً وظیفه‌اش کار بین‌المللی در زمینه‌ی اجرایی کردن اصول و مطالبات مطلوب زنان باشد ایجاد نکرد. آغاز اتحاد زنان سوسیالیست و کارگر در عرصه‌ی بین‌المللی در راستای اقدامات مشترک به صورت مستقل و خودجوش و خارج از چارچوب انترناسیونال دوم شکل گرفت. نمایندگان این سازمان البته در کنگره‌های انترناسیونال دوم پذیرفته شدند اما به صورت رسمی حق نمایندگی نداشتند، انترناسیونال زنان سوسیالیست دارای حق رای یا کرسی در دایره‌ی انترناسیونال (ای اس بی) نبود.

زنان کمونیست، زنان سوسیالیست انقلابی و زنان کارگر باید با یاد داشتن این نکته که سازمان ما کارگاه حل و فصل سریع مسائل نیست، بلکه اجتماعی برای عمل کردن است، به انترناسیونال کمونیستی بپیوندند. منطقی‌ترین نوع وابستگی به انترناسیونال، همانطور که پیشتر توضیح دادیم، عضو شدن در احزاب کمونیستی‌ای است که خود در سازمان انترناسیونال عضو هستند.

وظیفه‌ی بدیهی تمامی اعضای زن احزاب سیاسی و سازمان‌هایی که هنوز به عضویت انترناسیونال سوم درنیامده‌اند اینست که تمام انرژی و توان خود را روی این امر متمرکز کنند که احزاب و سازمان‌های متبوعشان تاکتیک‌ها و دستورالعمل‌های اساسی انترناسیونال را به رسمیت بشناسند و در نهایت به صورت رسمی به انترناسیونال بپیوندند و به ذات و مطالباتش وفادار باقی بمانند. در عین حال زنان کمونیست، کارگر و سوسیالیست انقلابی باید به سازمان‌ها و احزابی که با انترناسیونال مخالفند و بر ضدش فعالیت می‌کنند پشت کنند، احزابی که نبرد طبقاتی کارگران را با شعارهای رفرمیستی و فرصت‌طلبانه آلوده و فلج می‌کنند. «پیش به سوی سومین اجتماع بین‌المللی (انترناسیونال) اقدام انقلابی!» این باید شعار عمومی و شفاف تجمعات تمامی زنانی باشد که می‌خواهند از بند بردگی جنسیتی و طبقاتی رها شوند.

منبع:

متن حاضر ترجمه‌ی بخش اول مقاله‌ای طولانی از کلارا زتکین است که در اصل برای قرائت و بررسی در دومین کنگره‌ی جهانی انترناسیونال سوم (اوت ۱۹۲۰) در مسکو آماده شده بود. از کتاب: نامه‌ها و نوشته‌های کلارا زتکین ترجمه و ویراستاری از آلمانی به انگلیسی: مایک جونز و بن لوئیس انتشارات Revolutionary History تاریخ انتشار ۲۰۱۵

منڙپوڻ
Manjanigh

